

راهبرد ایالات متحده در ارتباط با فعالیت هسته‌ای ایران در دوره ریاست جمهوری بوش پسر ۲۰۰۸-۲۰۰۱

ابراهیم متقی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مهدی هدایتی شهیدانی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه فدرال کازان، فدراسیون روسیه

(تاریخ دریافت: ۱۹/۲/۱۴ - تاریخ تصویب: ۹۰/۱۰/۵)

چکیده:

حاکمیت نومحافظه‌کاران بر کاخ سفید همراه با بهره‌گیری از الگوهای رفتاری دوگانه نسبت به مسئله هسته‌ای جمهوری اسلامی بود. بخشی وسیع از این رفتارها منبعت از تعارضات ماهوی میان دو کشور و بخش دیگر آن ناشی از منافع و مطلوبیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران بود. این مقاله سعی دارد با نگاهی به دیدگاه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، راهبرد ایالات متحده را در قالب راهبردها و تاکتیک‌های لحاظ شده با رویکرد تحلیل تاریخی مورد بررسی قرار دهد. در این روند، گزینه‌های محتمل و نیز رهیافت‌های اجرایی شده در دو بخش تغییر ماهیت رفتار و تغییر رژیم لحاظ خواهد شد. در نهایت با توجه به موانع ساختاری منطقه‌ای و بین‌المللی سیاست خارجی آمریکا، استفاده از گزینه بازدارندگی شکننده به عنوان رهیافت مورد استفاده در این دوره معرفی خواهد شد.

واژگان کلیدی:

فناوری هسته‌ای، ایالات متحده، ایران، بازدارندگی

Email: ebrahim.motaghi@gmail.com

فکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله:

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

در دوره ۸ ساله حاکمیت نومحافظه‌کاران بر کاخ سفید، تلاش شد تا تعریفی جدید از سیاست بازدارندگی (Deterrence) ارائه شود. در واقع آنان سعی کردند این‌گونه القاء کنند که برخی از کشورها، ضمن دارا بودن سلاح‌های کشتار جمعی و به‌واسطه حمایت از گروه‌های تروریستی، قابلیت بالایی در جهت تهدید و ارباب سیرین دارند. در این میان، ایران نیز از اهمیتی فزاینده برای آنان برخوردار بود. کشورهای آمریکا و اتحادیه اروپا توانستند به نتایج و مطلوبیت‌هایی موثر در مورد متقاعدسازی ایران به انجام همکاری‌های بین‌المللی دست یابند. با توجه به این موفقیت واضح است که نهادهای بین‌المللی می‌توانند بازدارندگی لازم را به‌وجود آورند. از سوی دیگر الگوی رفتار قانونمند که مبتنی بر جلوه‌هایی از همکاری سازمان یافته ایران با کشورهای شورای حکام در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بود؛ در این دوره شکل گرفت.

این رفتار نشانه‌هایی از شفاف‌سازی و اعتمادسازی ایران را به نمایش می‌گذارد. روند یاد شده همواره با نشانه‌هایی از گسترش محدودیت‌ها و فشارهای بین‌المللی همراه بوده است. مفهوم چنین اقداماتی آن است که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به عنوان بازیگر اصلی در حوزه امنیت بین‌الملل محسوب نمی‌شود؛ بلکه بازیگران قدرتمند از چنین ابزارهایی در جهت تحقق اهداف امنیتی و استراتژیک خود بهره می‌گیرند. در این مقاله بحث می‌شود که دوره حاکمیت نومحافظه‌کاران در ایالات متحده، دوره شاخص برای کشور ایران و به ویژه در خصوص مسئله هسته‌ای بود. در این دوره ایجاب و احتمال استفاده از گزینه‌های مختلف مواجهه از سوی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران، موجب برانگیختن تفاسیر متعدد نزد کارشناسان و مسئولان ارشد شده بود. تفاوت در گزینه‌های مطرح شده، نشان می‌داد که مسئله هسته‌ای ایران، بیش از آنکه دارای ماهیت حقوقی و فنی شود؛ بُعد سیاسی غالب‌تر یافته است. امضای پروتکل الحاقی از سوی ایران، صدور چندین قطعنامه علیه ایران در شورای امنیت، انتشار گزارش نهادهای اطلاعاتی آمریکا در خصوص موضوع هسته‌ای ایران و نیز انتشار ۴ گزارش از سوی البرادعی در سال ۸۶، و در نهایت آغاز و پایان حمل‌محموله‌های سوخت نیروگاه اتمی بوشهر و به بن‌بست کشیده شدن مذاکرات با اروپاییان در همان سال از جمله تحولات پیش آمده در دوره ریاست جمهوری بوش بود.

چنانچه این امکان وجود داشت که مذاکرات میان قدرت‌های مهم جهانی و ایران در خصوص موضوع برنامه هسته‌ای به سازش و توافقی با این کشور بینجامد؛ اما تیم امنیتی بوش این احتمال را می‌دادند که این مذاکرات با شکست روبرو شود. بنابراین، آنان گزینه‌هایی دیگر را نیز مد نظر داشتند که از جمله آنها، تحریم‌های اقتصادی فزاینده، تلاش‌های فراوان برای

تغییر رژیم در ایران، حملات هوایی پیش‌دستانه بر تأسیسات هسته‌ای ایران، تکیه بر قدرت بازدارندگی هسته‌ای خویش و پذیرفتن ایران به عنوان عضوی از باشگاه هسته‌ای را می‌توان نام برد (کارپن‌تر، ۱۳۸۷: ۲۳۳-۲۵۹).

۱- راهبرد هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

توجه و تأکید بیش از اندازه کشورهای مختلف جهان بر دستیابی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای و ممانعت جدی کشورهای قدرتمند جهان برای جلوگیری از دستیابی این کشورها به این فناوری، نشان دهنده اهمیت انرژی هسته‌ای و همچنین اعتباری است که برای کشورهای جهان داشته است. قدرت‌های برتر تمایلی ندارند که به سادگی استیلای جهانی خود را تحت الشعاع تحولات کشورهای بیند که ضمن تقابل هویتی و ایدئولوژیک، از قابلیت برخوردارند که هم مقابله با آن مشکل است و هم بازدارندگی به همراه دارد-2 (Allison, 2010: 3). مایکل کلر/ Michael Klare در مقاله «دکترین کشور یاغی» بیان می‌دارد:

«کشورهای غربی و به خصوص آمریکا، بار دیگر با کشورهای تندروی یاغی روبرو شده‌اند. هشدارها و تبلیغاتی که در مورد ایران به عنوان کشوری که دارای پتانسیل لازم برای دستیابی به قدرت هسته‌ای است را می‌توان به عنوان مشغله فکری راهبردست‌هایی دانست که در مقابله با کشورها تندرو و رادیکال بسیج شده‌اند. کشورهایی که تهدید کننده اصلی امنیت آمریکا و سایر کشورهای غربی جلوه داده می‌شوند. در بین این کشورها می‌توان به ایران، عراق، سوریه و ... اشاره کرد. آنان نماد دشمن در کشورهای غربی و آمریکا قلمداد می‌شوند» (مایکل کلر، ۱۳۸۰: ۳۵۳).

با توجه به طراحی چنین الگوهای رفتاری تعارض‌گرایانه از سوی غرب در مواجهه با جمهوری اسلامی، رهبران ایران تلاش کردند تا در هدف‌گذاری‌های دیپلماتیک خود حول موضوع هسته‌ای همواره سه موضوع را مد نظر داشته باشند:

۱. رفع تهدید آنی ارجاع پرونده به شورای امنیت؛ ۲. حفظ دستاوردهای مربوط به توان هسته‌ای؛ ۳. فراهم کردن بسترهایی برای ادامه فعالیت‌های هسته‌ای؛ به گونه‌ای که روند غنی‌سازی اورانیوم تحت فشار تحریم‌های گسترده از سوی غرب قرار نگیرد.
- در راستای اجرایی کردن اهداف مد نظر، چندین تاکتیک در دستور کار شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی قرار گرفت که متولی رسیدگی به پرونده هسته‌ای بود: الف. جلوگیری از درک نادرست بین‌المللی بوسیله بکارگیری دیپلماسی فعال و برطرف کردن نگرانی‌ها از طریق طراحی روندی سازمانی؛ ب. عادی‌سازی روابط با آژانس بین‌المللی اتمی. (بعد از نخستین سفر البرادعی به ایران موضوع هسته‌ای به عنوان موضوع ویژه در دستور کار آژانس

گنجانده شده بود. سپس تلاش شد این روابط دو سویه عادی شود؛ ج. سپردن تصدی مدیریت پرونده هسته‌ای به نهادی واجد شرایط و تشکیل مدیریتی واحد که توانایی قابلیت هماهنگی همه فعالیت‌ها در داخل و دیپلماسی در خارج را داشته باشد. ایران سعی کرد مذاکرات خود را با آژانس ادامه دهد و این کار را از طریق ارسال مدارک و رفع ابهامات، اجازه بازرسی به کارشناسان آژانس و تلاش برای حل مشکل از طریق روندی سیاسی آغاز کرد. جلوه‌هایی آشکار از این سیاست را در روند مذاکره با سه کشور اروپایی و یا مذاکره با گروه ۵+۱ می‌توان مشاهده کرد. این گونه اقدامات ایران، در نمایی کلی می‌تواند خط بطلانی بر نظراتی باشد که معتقدند این کشور چندان علاقه‌ای به مشارکت سازنده در جامعه جهانی نداشته و در مجموع خواهان مقابله با جهان خارج و نه تعامل با آن بوده است.

ایران تلاش کرد فرآیند منتهی به تعادل و اعتمادسازی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد شود. به همین دلیل عضویت در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را پذیرفت. از سوی دیگر، پروتکل الحاقی را قبول کرد که بعد از جنگ دوم خلیج فارس سازماندهی شده است. این امر نشان می‌دهد که ایران هیچ‌گونه تمایلی برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای ندارد. رویکرد ایران در سیاست بین‌الملل مبتنی بر جلوه‌هایی از تعادل منطقه‌ای، همگرایی بین‌المللی و ثبات استراتژیک است. چنین رویکردی از سوی کشورهای غربی مورد پذیرش قرار نگرفته است.

۲- رهیافت های غرب محور درباره فعالیت هسته ای ایران

دیدگاه غالب در میان کارشناسان غربی حول فعالیت‌های هسته‌ای ایران همواره دارای ماهیتی امنیت محور بوده است. از منظر آنان ژئوپلیتیک متنوع تهدید برای ایران، تمسک به سلاح هسته‌ای در راستای حفظ بقا و کاهش تهدیدات ضروری می‌نماید. بطور مثال، پاتریک کلاسون (Patrick Clawson) در مقاله‌ای اشاره می‌کند:

"هنگامی که ایران در معرض تهدیدات متنوع ناشی از حضور ایالات متحده در محیط امنیتی خویش است و از سویی دیگر، خطر وجود کلاهک‌های هسته‌ای اسرائیل نیز امنیت وجودی این کشور را تهدید می‌کند؛ تلاش برای استفاده از سلاح هسته‌ای امری قطعی و مفروض برای این کشور تلقی می‌شود" (Clawson, 2005: 5). تحلیل‌گران غرب ضمن انعکاس ماهیت تهدیدهای پیش روی ایران سعی داشتند این گونه القا کنند که مواجهه با این‌گونه تهدیدات مستلزم بهره‌گیری از سلاح‌های هسته‌ای و تسلیحات کشتار جمعی است. یافه (Judith S. Yaphe) و لوتس (Charles D. Lutes) در مقاله‌ای بر این نکته تاکید دارند که:

"ایران تصمیم قطعی به داشتن سلاح هسته‌ای دارد... که مهم‌ترین دلایل آن به شرح زیر است: رویکرد خصمانه آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران؛ تهدید بقای ایران؛ احساس انزوای بین‌المللی ایران؛ موقعیت برتر ژئوپلیتیک ایران در منطقه؛ تهدیدات عراق علیه ایران؛ حمایت گسترده از هسته‌ای شدن در داخل کشور ایران" (Yaphe & Lutes, 2005: 13).

با بررسی موارد بالا می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد که تفکرات و رویکردهای رئالیستی و نورئالیستی بر رهبران آمریکایی و اروپایی غلبه یافته است. چون از این منظر تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای چندان جای بحث ندارد و به راحتی می‌توان بازخوردهای مخاطره‌آمیز آن را پذیرفت.

یکی دیگر از افراد مطرح در این زمینه کنت پولاک (Kenneth M. Pollack) است. وی دو عامل تمایل ایران به داشتن سلاح اتمی را:

۱. افزایش بازدارندگی به خصوص در برابر ایالات متحده؛
۲. افزایش پرستیژ بین‌المللی و تبدیل شدن به قدرتی منطقه‌ای می‌داند. ایران تنها راه رسیدن به این هدف را عضویت در باشگاه اتمی می‌داند. "ایران معتقد است دسترسی به سلاح اتمی، آنان را در برابر آمریکا، اسرائیل، پاکستان و سایر قدرت‌های اتمی منطقه ایمن می‌کند و قدرت تلافی را از کشورهای مخالف می‌گیرد. در نتیجه دسترسی ایران به سلاح اتمی باعث می‌شود سیاست خارجی این کشور به سمت دیپلماسی تهاجمی متمایل شود" (Pollack, 2010:3; Pollack, 2005:4-8).

۳- اهداف و الگوهای رفتاری ایالات متحده درباره پرونده هسته‌ای ایران [۲۰۰۸-۲۰۰۱]

آمریکا با فعالیت‌های هسته‌ای ایران از همان ابتدا، مخالفت کرده و در بسیاری موارد فشارها را علیه ایران تشدید کرده است. چنانچه دچار فهمی ساده از نوع اختلاف ایران و آمریکا در مورد موضوع هسته‌ای نشویم؛ می‌توانیم بگوییم که "قطع روابط میان دو کشور به مدت ۳۰ سال و عدم وجود روابط میان آنها، موجبات گسترش موجی از بی‌اعتمادی را میان دوطرف ایجاد کرده است" (Katzman, 2006: 6). از منظر جمهوری اسلامی اقدامات بزتری جویانه و تعارض‌گرایانه ایالات متحده کرد مصادیق بارز این بی‌اعتمادی‌ها است.

"ایالات متحده مخالفت خود را با هر نوع کمک هسته‌ای [نیز] به ایران اعلام کرد؛ زیرا نگران آن بود که این فناوری، نه برای مقاصد غیرنظامی، بلکه برای اهداف نظامی مورد استفاده قرار گیرد. برعکس، هم روسیه و هم چین آماده هستند با ایران معامله کنند که با مخالفت‌های ایالات متحده روبرو شده‌اند. اختلاف درباره همکاری هسته‌ای با ایران، روابط روسیه با آمریکا را نیز تیره کرده و مشکل تعیین مقاصد هسته‌ای را برجسته‌تر کرد" (هاولت، ۱۳۸۳: ۹۳۵-۹۸۹).

هنگامی که تعارض هنجاری و سیاسی میان کشورها افزایش می‌یابد؛ عرصه برای رویارویی و منازعه به حداکثر خود می‌رسد. آنچه را که بسترهای تعارض محسوب می‌شود، می‌توان در ارتباط با ادراک رهبران سیاسی کشورها مورد ملاحظه قرار داد. در این ارتباط، داگلاس فیث (Douglas Feith) در ادامه پروژه قرن ۲۱ (که محافظه‌کاران از اواسط دهه ۹۰ در آمریکا نسبت به سایر حوزه‌های بین‌المللی آغاز کرده بودند) معتقد است: "کشورها و گروه‌های اسلام‌گرا اصلی‌ترین منبع تهدید محسوب می‌شوند. ما باید با آنان در تمامی جبهه‌ها مقابله کنیم. آنان منشأ تروریسم و مقابله با تنظیم بین‌المللی هستند. به این ترتیب، لازم است تا در گام اول، قالب‌های ادراکی، تحلیلی و گفتمانی آنان را بی‌اعتبار سازیم. بعد از آن منابع تروریسم بین‌المللی را نابود کنیم. در نهایت این که با کشورهایی که از تروریسم حمایت به‌عمل می‌آورند؛ مقابله کنیم. پایگاه تروریست‌ها باید نابود شود، امکانات آنان مصادره شود و کسانی که بستر لازم را برای ارتقاء قدرت این گروه‌ها و نیز افزایش سلاح‌های کشتار جمعی‌شان فراهم می‌آورند، به مجازات برسند" (Feith, 2003: 3-4).

بخش‌هایی قابل توجه از رویکردهای امریکا در دوره نومحافظه‌کاران نسبت به ایران همسو با نگرش آنان به جهان اسلام بود. اما بطور کلی الگوهای رفتاری ایالات متحده را حول دو موضوع اصلی که هر کدام دارای چند زیر شاخه هستند، قابل بررسی است. این دو موضوع کلی عبارتند از: الف. راهبرد تغییر ماهیت رفتار خارجی ایران؛ ب. راهبرد تغییر رژیم در ایران.

الف- راهبرد تغییر رفتار خارجی ایران

آنچه در این راهبرد مد نظر قرار می‌گیرد به انزوا کشاندن دشمن و کاستن از توان مقاومتی و ظرفیت‌های راهبردی در بازه زمانی با شدت دامنه کوتاه است. این گزینه خود پیش‌درآمدی است بر بکارگیری راهبرد ثانویه که همان تغییر رژیم است. آمریکا با پیگیری این سیاست بستر را برای تحقق دو هدف مورد لحاظ قرار می‌داد. ابتدا از طریق امکان تغییر در رفتار کوتاه مدت ایران، منتظر ورود این کشور به بلوک کشورهای غربی بود و از سوی دیگر، در صورت عدم تغییر رفتار ایران، با حداقل کردن نفوذ منطقه‌ای این کشور موجبات تغییر رژیم را در بلندمدت رهگیری می‌کرد. در این راهبرد چندین تاکتیک لحاظ شده است که به طور اجمالی هرکدام را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- الف. معامله بزرگ / Great Deal

این گزینه مرتبط با اشغال کشور عراق و منبعث از حضور نظامی آمریکا در افغانستان از سال ۲۰۰۱ به بعد است. اشغال عراق بوسیله ایالات متحده و مشکلات ایجاد شده در آن امنیت

را در منطقه دچار تهدید کرده است. اما همین موضوع فرصتی را از منظر برخی پدید آورده بود تا معامله ای بزرگ بین ایالات متحده و ایران رقم بخورد. بحث عمده این معامله حول حل و فصل اختلافات و عادی سازی روابط دو کشور است.

در مواقع تشدید بحران همراه با بالابردن هزینه تداوم بحران و در عین حال با افزایش میزان منفعتی که با آن بحران بوجود می آید، می توان کشور مورد نظر را مجبور کرد بر سر منافع و مشکلات سیاست خارجی اش به راه حلی دست زند. برای رسیدن به این راه حل، انتظار موجود تکیه بر این داشت که آمریکایی ها در راستای امتیازگیری از پرونده هسته ای، پیشنهادی را در برابر ایران قرار می دهند. عمده محورهای این پیشنهاد در چارچوب معامله بزرگ حول این مسایل بود: الف. تعهدات آمریکا در مورد عدم مداخله نظامی در ایران و عدم مداخله در امور داخلی این کشور؛ ب. پایان دادن به تمامی تحریم های اقتصادی، رفع مخالفت ایالات متحده با پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و موافقت آمریکا با دریافت وام ایران از سایر کشورهای جهان. این دو محور مستلزم تحقق چندین شرط از سوی ایران بود: اول، ایران باید روند برنامه غنی سازی اورانیوم را هر چه سریع تر متوقف کند؛ دوم، ایران باید به سیاست های خاص خویش نسبت به آمریکا و اسرائیل خاتمه دهد؛ سوم، ایران باید از مداخله در امور عراق و افغانستان پرهیز کند و منافع آمریکا را در این کشور با تهدید مواجه نگرداند و در نهایت به حمایت و پشتیبانی خود از گروه های مقاومت در خاورمیانه پایان دهد. از سویی دیگر، "اگرچه گروه های ضد ایرانی در ساختار سیاست خارجی آمریکا از ابتدا وجود داشته اند؛ اما این مجموعه ها نیز هیچ گاه از رویکردهای معطوف به عملیات نظامی و مقابله مستقیم با ایران حمایت نکردند. آنان جلوه هایی دیگر از رفتار مقابله جویانه را در دستور کار قرار داده، که طبعاً هزینه و همچنین مطلوبیت های محدودتر برای آمریکا داشته است، این امر در دوره های مختلف سیاست خارجی آمریکا به کار گرفته شده است" (منقی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). یکی از این گونه رفتارها در پیش گرفتن سناریوی معامله بزرگ بود که البته با توجه به ماهیت بسیار تئوریک آن، قابلیت اجرا و عملیاتی شدن در سیاست خارجی را نداشت. این موضوع بدین ترتیب مطرح بود که پرونده هسته ای ایران باید برای آمریکا، ابزاری در نظر گرفته شود که در گفتگو و مذاکرات با این کشور و رفع چالش های پیش رو در عراق از آن بهترین بهره برداری را بکند. در واقع هرگونه برخورد نظامی با تأسیسات هسته ای ایران، آسیب های بسیار زیان بار برای آمریکا به همراه خواهد داشت.

۲-الف. سیاست چماق و هویج / Carrot and Stick Policy

این اصطلاح نوعی از دیپلماسی قدیمی است که ترکیبی از پیشنهادهای پاداش‌ها و مجازات‌ها را با هم و یا به طور مجزا ارائه می‌دهد. هدف این سیاست پیچیده ایجاد انگیزه لازم برای تحریک طرف مقابل است تا از این طریق بتوان به حداکثرسازی مطلوبیت‌ها دست یافت. کاربرد این سیاست در موضوع پرونده هسته‌ای ایران منوط به این مسئله بود که ایران از فرمول هزینه-فایده تبعیت کند. یعنی کشوری که دارای رفتار عقلانی باشد، می‌تواند این سیاست را در مورد آن بکار برد. آمریکا می‌کوشید در برهه‌ای با بکارگیری ابزار مناسب جهت ایجاد تعادل هزینه-فایده، پرونده را به نحوی مؤثر متحول کند که این امر چهار تاکتیک را به همراه داشت: الف. تلاش در جهت کاهش منافع دستیابی به سلاح هسته‌ای از طریق رفع تهدیدهای بین‌المللی نسبت به ایران. در این راستا، کمیته روابط خارجی سنا طی گزارشی اعلام کرد که در راستای سیاست چماق و هویج، مشوق‌های زیر را به ایران ارائه کرده است: احترام به امنیت و حاکمیت ملی ایران؛ کمک به هسته‌ای شدن ایران در راستای دستیابی به فناوری‌های وارداتی؛ مشارکت دادن ایران در ترتیبات منطقه‌ای؛ آزادی دارایی‌های توقیف شده ایران؛ رفع تحریم‌های یک جانبه علیه ایران (George, 2005). ب. افزایش هزینه‌های دستیابی به سلاح هسته‌ای که شامل بکارگیری سیاست‌های تنبیهی اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک است. در واقع تهدید به مداخله نظامی و انزوای دیپلماتیک در این بخش قرار دارد. ج. افزایش منافع رها کردن سلاح هسته‌ای؛ د. کاهش هزینه رهاکردن سلاح هسته‌ای که شامل تضمین تأمین سوخت نیروگاه‌ها و اعطای اختیارات مناسب است، البته به نحوی که انگیزه ایران را ارتقاء بدهد.

وجود روابط غبارآلود و تعارضی میان ایران و آمریکا و نیز ایجاد موجی وسیع از بی‌اعتمادی نسبت به مشوق‌های غرب و همچنین سابقه تاریک آنان در پی‌جویی سیاست‌های دوگانه همواره سبب شده تا ایران اعطای این‌گونه مشوق‌ها را در فضای عدم علاقه مورد بررسی قرار دهد و از گزینش آن خودداری ورزد.

ب- راهبرد تغییر رژیم در ایران

بکارگیری این راهبرد با مسایلی همچون حمایت از گروه‌های مخالف نظام، حداکثرسازی حمایتی از عملکرد رسانه‌هایی همراه بود که در جهت تقابل با ایران گام بر می‌دارند. در این راستا، نومحافظه‌کاران به این نتیجه رسیده بودند که از طریق انقلاب‌های رنگین به سمت تغییر رژیم در ایران حرکت کنند. البته از پیش گزینه‌هایی همچون تحریم اقتصادی و حمله نظامی کم‌شدت نیز بهره می‌بردند که در زیر به شرح آن می‌پردازیم.

۱-ب. تحریم / Embargo و مهار گسترده

بسیاری از اقدامات تعارضی علیه ایران، براساس تهدیدات شورای امنیت بوسیله آمریکا سازماندهی شده است. طبعاً سایر قدرت های بزرگ نیز با چنین فرآیندی مقابله نخواهند کرد؛ زیرا شورای امنیت می تواند محدودیت های اقتصادی و راهبردی بوجود آورد. در این روند، می توان تهدیدات چند جانبه و چندگانه را مورد مشاهده قرارداد. این تهدیدات می تواند فضای لازم برای همکاری و مساعدت بازیگران مختلف در مقابله با ایران را فراهم آورد. کسینجر در دیدار خود با کارگزاران مرکز مطالعات خارجی آمریکا بر این امر تأکید داشته است که بهترین گزینه تاکتیکی علیه ایران آن است که اروپاییان گام اول را بردارند و فشارهای اولیه را از سوی خود بر ایران اعمال کنند.

در این ارتباط، شاهد نشانه هایی از گسترش فشار آمریکا برای اعمال محدودیت های مؤثر علیه ایران هستیم. آمریکا مخالف غنی سازی اورانیوم بوسیله ایران است. بنابراین از تمامی ابزارهای خود برای اعمال محدودیت های مزبور استفاده می کند. در واقع، مقامات ایالات متحده برای وادار کردن ایران به تغییر رفتار تهدید آمیز خود، آشکارا طرح مهار و منزوی کردن ایران را پیاده کرده اند. "آنچه به عنوان مهار اقتصادی و راهبردی ایران بوسیله رهبران سیاسی آمریکا طراحی شده است؛ می تواند اقدامی کم شدت برای کنترل رفتار سیاسی ایران باشد. علاوه بر نومحافظه کاران، برخی از نظریه پردازان حزب دمکرات آمریکا نیز از سیاست مهار اقتصادی ایران انتقاد به عمل آورده و خواهان افزایش شدت این فشارهای اقتصادی بر ایران هستند" (متقی، ۱۳۸۷: ۲۳۹).

با وجود اینکه برخی استفاده از گزینه تحریم را در زمره رهیافت هایی می پندارند که هدفش تغییر رفتار ایران است؛ ولی ما آن را جزء سیاست های متاخری می دانیم که درسد تغییر بنیادین رژیم در ایران است. سابقه استفاده حداکثری از سیاست تحریم در نزد آمریکایی ها سابقه طولانی دارد. آمریکا سردمدار استفاده از تحریم های اقتصادی در راستای تعقیب اهداف سیاست خارجی خود در سراسر جهان است. این کشور در دوره جنگ سرد، در موارد متعدد، این سیاست را در مقابله با شوروی سابق در پیش گرفته بود. در دوره پس از جنگ سرد نیز به واسطه استفاده اهرمی از شورای امنیت مواردی مشابه را در کشورهای مختلف همچون عراق، لیبی، یوگسلاوی سابق و ... پیگیری کرده بود (علیخانی، ۱۳۸۴). در ادبیات سیاسی غرب تحریم همواره نمادی است در جهل نیل به سه هدف زیر: پذیرش مطالبات، تغییر رژیم یا رهبران آن و بازدارندگی.

در اواخر دوره ریاست جمهوری بوش، برخی مهم ترین راهکار مؤثر برای مهار فعالیت های هسته ای ایران و توقف روند غنی سازی این کشور، ایجاد نارضایتی در داخل از طریق تصویب

تحریم‌های درازمدت، مرحله‌ای و پلکانی می‌دانستند. زیرا تحریم‌ها و فشارهای بزرگ و موقت باعث تقویت وحدت ملی و بسیج اذهان عمومی علیه آمریکا می‌شود. در حالی که تصویب تحریم‌های هدفمند، هوشمند و مرحله‌ای می‌تواند باعث ناکارآمدی حکومت، کاهش مشروعیت و محبوبیت آن و پایگاه توده‌ای ایران شود (Sick, 2007).

هدف از پیگیری سیاست تحریم فزاینده، افزایش روحیه پرخاشگری ناشی از محرومیت است. عمده این تحریم‌ها در مورد موضوع هسته‌ای ایران بر سه حوزه تمرکز داشت: جلوگیری از انتقال فناوری؛ جلوگیری از گردش مالی به داخل ایران (که شامل مسدود کردن دارایی‌های ایران هم می‌شود؛ محدودیت مسافرت به خارج از کشور برای مقامات ایرانی مرتبط با مسایل هسته‌ای).

موافقان تحریم‌های اقتصادی معتقد بودند که پاشنه آشیل و نقطه ضعف ایران در اقتصاد نهفته است که در حد مطلوب نیست. نخستین اثر اقتصادی بر توده مردم این است که می‌تواند به شورش‌های داخلی منجر شود. بنابراین، ایران تنها با انتخاب یکی از دو گزینه زیر مواجه است: یا از برنامه‌های اتمی خود منصرف شده و در عوض از مشوق‌های اقتصادی برخوردار شود و یا اینکه به فعالیت‌های اتمی خود ادامه دهد و تحریم اقتصادی را نیز پذیرا باشد.

سابقه بکارگیری تحریم علیه کشوری در مواردی دارای ابهاماتی شده است. نخست باید به این نکته توجه کرد که به لحاظ کارایی و ضمانت اجرا، میان خود اعضای شورای امنیت نمی‌توان به تحریم مطمئن بود؛ و دوم اینکه باید دید تحریم‌ها در میان سایر اعضای جامعه بین‌المللی چه مقدار بازدهی مناسب دارد و از استقبال مناسب بهره خواهد برد.

در روند اجرای تحریم علیه یک کشور، دولت‌های دیگر معمولاً سعی می‌کنند به شکل پنهان از کشور مورد تحریم حمایت کنند؛ اگرچه آشکارا از تحریم‌ها حمایت کرده باشند. کشورهای همچون ژاپن، هند، اتحادیه اروپا و حتی خود روسیه و چین سرمایه‌گذاری‌های کلانی را در ایران و بویژه در امور مربوط به صنایع نفتی انجام داده‌اند.

۲-ب. حمله نظامی

با اشغال افغانستان و عراق، برخی از نومحافظه‌کاران گام بعدی را حمله به ایران می‌دانستند. "حمایت افکار عمومی آمریکا از اقدامات نومحافظه‌کاران بعد از ۱۱ سپتامبر نیز مزید بر علت شده بود. افزون بر این فرانسه، آلمان که مؤثر نبودن مخالفت‌های خود با حمله آمریکا به عراق را شاهد بودند؛ تلاش می‌کردند اختلافات گذشته را کنار نهاده و به آمریکا نزدیک‌تر شوند. در چنین شرایطی دولت بوش تبلیغات سنگین علیه ایران را آغاز کرد. این مسئله باعث شد برخی رهبران دنیا تعمداً بر این موضوع تاکید کنند که ایران برنامه هسته‌ای

مخفیانه دارد. این حجم تبلیغاتی با اقدام علیه جمهوری اسلامی در شورای حکام آژانس بین‌المللی و سایر سازمان‌های بین‌المللی همراه بود" (قهرمان پور، ۱۳۸۷: ۹۶).

از سویی دیگر، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، نوع مداخلات نظامی و رویکرد مقابله‌جویانه آمریکا علیه کشورهای مخالف با رویه‌های غرب به سمت گزینش «عملیات پیش‌دستانه» تغییر کرد. حادثه ۱۱ سپتامبر بستر اقدامات مؤثر در جهت مقابله با کشورهای رادیکال و مجموعه‌هایی را فراهم آورد که به اسلام سیاسی اعتقاد داشتند. از این مقطع زمانی به بعد، راهبرد غرب در جهت مقابله با افغانستان، عراق، سوریه، ایران و عربستان قرار گرفته است. در چنین شرایطی، نظریه پردازان غربی ضرورت بکارگیری الگوهای معطوف به عملیات پیش‌دستی را ارائه کردند. "راهبرد جدید را باید انعکاس ادراکات تحلیلی و رویکرد مقامات سیاسی، برنامه‌ریزان امنیتی و راهبردهای جهان غرب دانست. این راهبرد مقابله با چالش‌های کم‌شدت محیط پیرامونی پس از فروپاشی نظام دوقطبی است. این امر مخاطرات امنیتی قابل توجه را برای کشورهای جهان اسلام ایجاد کرده است" (متقی، ۱۳۸۲: ۵).

برخی تحلیل‌گران غربی در راستای نیل به اهداف مد نظر ایالات متحده معتقد بودند که آمریکا باید با استفاده از تهدید نظامی، زمینه پیشبرد دیپلماسی انتقادی اروپا را در مذاکرات هسته‌ای فراهم آورد و در نهایت ایران را مجبور کند بین دو گزینه بد و بدتر، یعنی قبول پیامدهای حمله نظامی یا پذیرش تعلیق غنی‌سازی، یکی را انتخاب کند. اقدام نظامی به عنوان یکی از گزینه‌های پیش روی آمریکا در قبال ایران، هم در سطوح تغییر رفتار و هم در سطح تغییر رژیم قابل بحث است (Lindsay & Takeyh, 2010:5).

هدف این بود که اگر سیاست تحریم و منزوی کردن ایران نتواند این کشور را به پذیرش نظر قدرت‌های بزرگ در مورد برنامه هسته‌ای (تغییر رفتار) سوق دهد؛ گزینه نظامی مطرح می‌شود. در عین حال، بسیاری از گروه‌های تندروی آمریکایی بر این باور بودند که حمله محدود می‌تواند باعث تغییر در رژیم ایران شود.

همچنین بیل کریستول (Bill Cristal) حمله نظامی را عقلانی‌ترین گزینه تلقی می‌کرد. او معتقد بود: "مردم ایران حکومت خود را دوست ندارند... استفاده درست از نیروی نظامی باعث می‌شود تا آنها بررسی کنند که واقعاً حکومت خود را دوست دارند یا نه" (تدکالین کارپن تر، ۱۳۸۷: ۱۸).

گزینه حمله نظامی به ایران به طور اختصار در سه بخش حمله گسترده با هدف اشغال ایران، حمله دقیق و تمیز با هدف حمله صرف به مراکز و تأسیسات هسته‌ای و در نهایت حمله دقیق و تمیز علاوه بر بی‌سرکردن حکومت مطرح بوده است. البته خروج ایران از NPT بر شدت ابهام مسئله پس از حمله می‌افزود.

عده‌ای معتقد بودند که تأسیسات هسته‌ای ایران در اطراف شهرهای پر جمعیت بنا شده است و این امر خود منجر به کشته شدن غیرنظامیان در سطح گسترده می‌شود. تجدید و سازمان‌دهی مردم علیه دشمن‌شان و بی‌اعتبار شدن وجه آمریکاییان نزد مردم از دیگر عواقب این گزینه بود. البته در صورت عدم موفقیت طرح نظامی، غرب پرستی خود را در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از دست می‌داد و این امر احتمال ایجاد رفتارهای پرخاشگرانه بوسیله افراطیون اسلامی را نیز در منطقه افزایش می‌داد (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۸۱).

اما برخی دیگر از کارشناسان غرب بر این اعتقاد بودند که "در صورت موفقیت عملیات نظامی ممکن است نتایجی دیگر به بار آید: حکومت ایران دچار تهدیدهای فراوان خارجی و داخلی شود. درگیری‌ها از سوی نیروهای ایران علیه متجاوزین به صورت مقطعی در منطقه افزایش یابد. احتمال درگیری میان نیروهای مخالف و موافق همزمان در درون کشور وجود خواهد داشت. در صورت درستی ادعای غرب مبنی بر حمایت ایران از تروریست‌ها، این گروه‌ها حمایت‌های خود را از دست خواهند داد و در این صورت ایران منابع مالی خود را در اثر تحریم نفت خود نیز تا حد زیادی از دست خواهد داد. افزایش درگیری‌های منطقه‌ای و در نتیجه تجزیه منطقه نیز محتمل خواهد بود" (Logan, 2006: 12).

مانور نظامی آمریکا و کشورهای منطقه‌ای در حوزه خلیج فارس را می‌توان یکی از نشانه‌های گسترش تهدیدات نظامی به حوزه‌های امنیتی و دیپلماتیک دانست. به‌طور کلی، انجام چنین مانورهایی را باید به عنوان پیام امنیتی تلقی کرد. بر اساس چنین فرایندی، آمریکایی‌ها از انگیزه و آمادگی فزاینده برای حداکثرسازی ملاحظات امنیتی در حوزه‌های جغرافیایی و دیپلماتیک بهره گرفته‌اند.

۳-ب. بازدارندگی (پذیرش و مهار)

مفهوم بازدارندگی در دوره جنگ سرد از ماهیتی متقارن برخوردار بود. یعنی اینکه دو کشور- بطور ویژه دو ابرقدرت- که دارای قابلیت‌های هسته‌ای بودند، نسبت به الگوهای رفتاری یکدیگر به بازدارندگی می‌پرداختند (فریدمن، ۱۳۸۶). اما پس از ۱۱ سپتامبر مفهوم بازدارندگی دچار تحول بنیانی نامتقارن شد. چنانکه منافع و تمامیت سرزمینی ایالات متحده بوسیله یک گروه غیردولتی بدون خاک و سرزمین و سلاح هسته‌ای مورد تهدید واقع شد که خود ناکارآمدی این گونه سلاح‌ها را در برابر دور جدید حملات تروریستی نشان می‌دهد. در واقع، شرایط نظام بین‌الملل به گونه‌ای پیش رفت که امکان اتخاذ اقدامات عملی نظیر بهره‌گیری از سلاح‌های هسته‌ای جدید برای مقابله با تهدیدات نامتقارن کم بود. با وجود این، بوش از اهمیت سلاح‌های هسته‌ای در تأمین امنیت آمریکا سخن گفته بود. این بار که ماهیت

سلاح‌های هسته‌ای و اصل بازدارندگی دچار تحول شده بود؛ شاهد آن بودیم که الگوهای رفتاری و کنش‌گری دولت آمریکا از راهبرد نابودی قطعی متقابل (MDA) به عملیات پیش‌دستانه (Preemptive Strike) تغییر یافته بود. "در این راهبرد دولت‌های سرکش و گروه‌های تروریستی از یکدیگر تفکیک نشده‌اند و اقدام پیش‌دستانه نه تنها برای مقابله با تهدیدات فوری است بلکه جهت مقابله با تهدیدات در حال ظهور هم طراحی شده است" (قهرمانپور، همان: ۹۶-۹۴). یعنی اینکه دولت آمریکا ضمن آگاهی از نیت خصمانه دولت‌ها و گروه‌های تروریستی در آینده، با اقدامی پیش‌دستی‌کننده از عملیاتی شدن این نیت ممانعت به عمل خواهد آورد. بنابراین مسئله هسته‌ای ایران هم جزء این‌گونه نیت و اقدامات خصمانه از منظر نومحافظه‌کاران به شمار می‌رفت.

در منگنه قراردادن ایران و از بین بردن قابلیت‌های فنی آن برای غنی‌سازی اورانیوم از جمله این اهداف بود. به این ترتیب، آمریکا تلاش کرد تا فضای خاورمیانه را از ایجاد شرایطی بازدارد که منجر به بازسازی قدرت و گریز از مرکز می‌شد. این امر گامی مؤثری در جهت هژمونی تهاجمی آمریکا محسوب می‌شد. لازم به توضیح است که سیاست قدرت با واکنش همراه خواهد بود. قدرت صرفاً از طریق قدرت، کنترل و مهار می‌شود. بنابراین، آنچه را که آمریکا در قالب یکی از خاکریزهای محدودسازی ایران به کار گرفته بود؛ می‌توان اقدامی دانست که نتایج نامشخص و مخاطرات گسترده داشت.

شرایط بکارگیری این سناریو بدین صورت بود که این رویکرد پس از شکست قطعی مذاکرات و اعلام ایران در دستیابی به سلاح هسته‌ای ممکن می‌شد. اما در این میان دو سؤال مطرح شد؟ اول اینکه آیا آمریکا به پذیرش ایران هسته‌ای و تعدیل و تغییر سیاست‌ها و راهبردهای کلان خود می‌توانست هم منافع خود و هم متحدانش را حفظ کند؟ و سؤال دوم اینکه آیا اصولاً همزیستی با ایران هسته‌ای برای غرب متصور بود؟

از منظر طرفداران استفاده از گزینه بازدارندگی پاسخ به این سؤالات مثبت است. برخی معتقدند که مواجهه آمریکا با جمهوری اسلامی در دوره اول ریاست جمهوری بوش از نوع نگاه این کشور به سایر دولت‌های یاغی بود و از الگوی کنش‌گری جنگ پیش‌دستانه پیروی می‌کرد. اما بنا به دلایلی که در بخش پایانی این نوشتار به آن اشاره می‌شود، "در دوره دوم حاکمیت نومحافظه‌کاران از مدل بازدارندگی یا مدل سیاست سد نفوذ (Containment Policy) بهره می‌گرفت. هدف این سیاست نه ایجاد جنگ بلکه سازش است" (غرایاق زندی، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۸۳). طرفداران نظریه بازدارندگی در نقد رویکرد جنگ پیش‌دستانه معتقد بودند که این گزینه تنها مزیتی که دارد؛ ایجاد تأخیر در برنامه هسته‌ای ایران و به طبع ایجاد تأخیر در پیامدهای هسته‌ای شدن ایران است و گرنه این نوع جنگ نه تنها باعث رها شدن بسیاری از نیروهای خارج از

کنترل آمریکا می‌شد؛ بلکه فعالیت‌ها و اقدامات صورت گرفته از سوی ایران با دیگر بازیگران دولتی و غیردولتی را علیه آمریکا و متحد راهبردی‌اش/اسرائیل شدت می‌بخشید. برخی معتقد بودند: "بازدارندگی (می‌توانست) مزایایی بیشتر از جنگ پیش‌دستانه داشته باشد. رفتار آمریکا در چارچوب بازدارندگی ایران انجام گرفته و نیز باید انجام گیرد" (O'Hanlon & Ride, 2010). اما چنین الگو و فرایندی که مبتنی بر تحدید براساس فریب و قدرت است؛ نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت. بازدارندگی شکننده (Fragile Deterrence) نتیجه سیاست قدرت و محدودیت‌های راهبردی آمریکاست. تاکتیک‌های رفتاری آمریکا در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران طی سال‌های ۲۰۰۶-۹ چندان تغییری نکرد. در دسامبر ۲۰۰۶ مرکز برآوردهای اطلاعاتی آمریکا گزارشی را در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران منتشر کرد. در این گزارش تاکید شده بود که جهت‌گیری فعالیت‌های هسته‌ای ایران فاقد ماهیت نظامی است. این مرکز مرجع اطلاعاتی آمریکا محسوب می‌شد. این سازمان گزارشات اطلاعاتی-امنیتی ۱۵ سازمان اطلاعاتی دیگر را با یکدیگر تطبیق داده و به جمع‌بندی راهبردی می‌رساند. به این ترتیب، گزارش این مرکز یکی از عوامل بازدارنده گسترش تهدیدات راهبردی علیه ایران در سال‌های ۲۰۰۶-۸ محسوب می‌شود.

نتیجه

در این مقاله به این مطلب اشاره شد که قسمت اعظم سناریوهای امریکا از یک سو مرتبط با نقش منطقه‌ای ایران و قابلیت‌های آن در تغییر شرایط موجود منطقه‌ای بود و بخش دیگر آن در ارتباط نزدیک با چالش‌ها و کاستی‌هایی بود که مطلوبیت‌های ایالات متحده آمریکا را در منطقه با مخاطره مواجه می‌کرد. روندهای یادشده نشان داد که آمریکا به لحاظ شرایط عمومی منطقه‌ای و بین‌المللی، قادر به انجام عملیات نظامی - که خود یکی از این گزینه‌ها بود- علیه ایران نبوده است. بحران‌های منطقه‌ای فراروی آمریکا به گونه‌ای گسترش یافته امکان انجام این گونه عملیات را علیه ایران به حداقل ممکن کاهش داد.

شرایط سیاسی و ژئوپلیتیک ایران به گونه‌ای است که آمریکا نمی‌توانست از طریق گزینش راهبردهای محدود به حداکثر مطلوبیت‌های راهبردی خود نائل شود. به همین دلیل است که نشانه‌هایی از تغییر الگوی رفتاری راهبردی در روابط ایالات متحده با ایران در موضوع هسته‌ای مشاهده شد. به جزء مسئله هسته‌ای هر دو کشور اهداف و الگوهای راهبردی همگون و غیرهمگون را در منطقه و نظام بین‌الملل پیگیری می‌کردند. اما در عرصه روابط بین‌الملل نمی‌توان هر حالتی را به منازعه نظامی تبدیل کرد.

این واقعیات سبب شد تا رویکردهای افراطی در ایالات متحده به تدریج از حوزه تصمیم‌گیری ساختاری خارج شوند. تمامی این روندها منجر به این شد که رویکردهای تعارضی ایالات متحده که در اوایل قرن ۲۱ تحت عنوان عملیات پیش‌دستانه قوت گرفته بود؛ در اواخر دوره حاکمیت نومحافظه‌کاران بر کاخ سفید به نگاه دو سویه به بهره‌گیری از الگوهای رفتاری متعادل‌شده همچون سد نفوذ و بازدارندگی مبتنی بر **چانه‌زنی گسترده** (Grand Bargaining) با ایران مبدل شد. آنچه آمریکا در دستور کار خود قرار داده است؛ مبتنی بر تصمیماتی برای ایجاد فشارهای گسترده در جهت حداکثرسازی مطلوبیت‌های راهبردی است. در مکنه قراردادن ایران و از بین بردن قابلیت‌های فنی آن برای غنی‌سازی اورانیوم از جمله این اهداف است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. غزایاق زندی، داوود. (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی دولت دوم جورج واکر بوش در قبال ایران، سیاست سد نفوذ (۲۰۰۸-۲۰۰۴)* فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴.
۲. علیخانی، حسین. (۱۳۸۴)، *تحریم ایران، شکست یک سیاست*، ترجمه محمد متقی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. فریدمن، لارنس. (۱۳۸۶) *بازدارندگی*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور/ روح ... طالبی آرانسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. قهرمان‌پور، رحمن. (۱۳۸۷)، *رویکرد قدرت های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
۵. کارپن تر، تدکالن. (۱۳۸۷)، *گزینه‌های سیاست خارجی آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران*، مندرج در ایران و مسئله هسته‌ای، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. کلو، مایکل. (۱۳۸۰)، *دکترین کشور یاغی*، مندرج در اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا، حافظ‌نیا/ هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. متقی، ابراهیم. (۱۳۸۷)، *بررسی الگو و فرآیند تقابل‌گرایی آمریکا علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹*، تهران: راهبرد، شماره ۴۷، تابستان ۸۷.
۸. متقی، ابراهیم. (۱۳۸۷)، *رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام*، تهران: پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. متقی، ابراهیم. (۱۳۸۲)، *عملیات پیش‌دستی‌کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید*، تهران: فصلنامه مطالعات دفاعی امنیتی، شماره ۳۷-۳۶، سال دهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
۱۰. هاولت، داریل. (۱۳۸۳)، *گسترش هسته‌ای*، مندرج در جهانی شدن سیاست ج ۲، تهران: مؤسسه بین‌المللی و تحقیقاتی ابرار معاصر تهران.

ب. خارجی:

1. Allison, Graham. (2010), "Nuclear Disorder", www.foreignaffairs.com, January/ February 2010.
2. Clawson, Patrick (2005) "The worst option", www.Washingtoninstitute.org.

3. Feith, Douglas. (2003), **“Struggle for peace and power”**, Washington: US department of defense.
4. Katzman, Kenneth .(2006), **“Iran: U.S. Concerns and Policy Response”**, Congressional Research Service.
5. Lindsay, James M. & Takeyh, Ray. (2010), **“After Iran Gets the Bomb”**, www.foreignaffairs.com, March/April 2010.
6. Logan, Justin. (2006), **“the Bottom line on Iran”**, The Costs and Benefits of Preventive War versus Deterrence, Cato Institute.
7. O’Hanlon, Michael & Riedel, Bruce. (2010), **“Do Not Even Think About Bombing Iran”**, www.brookings.edu, 28 February. <http://www.ft.com>.
8. Perkovich, George. (2005), **“Testimony on Iran Nuclear Ambitions”**, Senate Foreign Relations Committee, 19 May.
9. Pollack, Kenneth M. (2005), **“Transition 2005: Us policy Toward Iran”**, USA Council on foreign relations.
10. Pollack, Kenneth M. (2010), **“A Crisis Simulation of an Israel Strike on the Iranian Nuclear Program”**, the Saban Center for East Policy at the Brookings Institution. February 2010.
11. Rubin, Barnett R. with Batmanglich, Sara. (2008), **“The U.S. and Iran in Afghanistan: Policy Gone Awry”**, Centre of International Studies, Massachusetts Institute of Technology.
12. Sick, Gary. (2007), **“Alliance against Iran”**, www.cfr.org, 23 Jan 2007.
13. Yaphe, Judith S. and lutes, Charles D. (2005) **“Reassessing the implications of a Nuclear- Armed Iran”**, Washington: National defense university.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- "پارادوکس های قدرت و رفتار منطقه ای آمریکا در عراق"، پاییز ۸۴، شماره ۶۹؛ "سازمانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، زمستان ۸۶، شماره ۴؛ "تروریسم و جنبش های اجتماعی - سیاسی جدید"، شماره ۱، بهار ۸۸؛ "معضل امنیتی و نظریه های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس"، شماره ۱، بهار ۸۹؛ «سیاستگذاری اقتصادی در عصر جهانی شدن اقتصاد»، شماره ۲، تابستان ۹۰.